

کپی برداری و انتشار این مجموعه آموزشی به هر شکلی مجاز نیست.

کوبدار - نقد فیلم، معرفی کتاب، آموزش زبان انگلیسی و کامپیوتر

<http://www.koobdar.ir>

لغات ضروری آیلتس و تافل با ترجمه فارسی | آموزش ۵۷۰ واژه آکادمیک

گروه هفتم

(شصت لغت هفتم)

Intervention

Am ɪntər'veɪʃn

Br ɪntə'veɪʃn

اسم

۱: مداخله، پا در میانی

Calls for government intervention to save the steel industry

درخواست ها برای مداخله دولت جهت نجات صنعت فولاد

.(Half the people questioned said they were opposed to military intervention (in the civil war

نیمی از افراد مورد سؤال گفتند که آنها با مداخله نظامی (در جنگ داخلی) مخالف هستند.

.They're calling for urgent UN intervention

آنها خواستار مداخله فوری سازمان ملل هستند.

Confirm

Am kən'fɜːrm

Br kən'fɜːm

فعل

۱: تایید کردن، تصدیق کردن

His guilty expression confirmed my suspicions

ظاهر گناهکار او سوء زن های مرا تایید کرد.

.The way Victor talked back to his mother confirmed that he was defiant

جوری که ویکتور جواب مادرش را داد تایید کرد که او نافرمان است.

.A probe of the criminal's background confirmed that he had been in jail numerous times

کند و کاو ها در مورد پیشینه آن مجرم تایید کرد که او چندین بار در زندان بوده است.

.Years of research confirmed the theory that smoking is harmful

سال ها تحقیق، آن تئوری را تایید کرد که سیگار کشیدن زیان بار است.

۲: تثبیت کردن

.I'm very happy to confirm you in your post

من برای تثبیت شما در مقامتان بسیار خوشحالم.

Definite

Am definət

Br definət

صفت

۱: قطعی (مطلق، مطمئن یا واضح)

.The date for the meeting is now definite: ۵ March

اکنون تاریخ ملاقات قطعی است: پنجم مارس.

.We need a definite answer by tomorrow

ما تا فردا به جواب قطعی نیاز داریم.

.There was a definite feeling that things were getting worse

یک احساس واضحی که اوضاع داشت بدتر میشد وجود داشت.

اسم

۱: چیزی که مطمئناً رخ می دهد.

.Let's make the ۹th a definite - we'll have dinner and then go to the movies

بیاید نهم را قطعی کنیم، شام می خوریم و سپس به سراغ فیلم ها می رویم.

.She's a definite for the Olympic team

او برای تیم المپیک قطعی است (حتما حضور دارد).

Classical

Am klæsɪkl

Br klæsɪkl

صفت

۱: (در خصوص هنر، موسیقی و ...) سنتی در استایل یا فرم، بر اساس روشی که زمان های گذشته ایجاد شده. سنتی، باستانی

.I tend to listen to pop music rather than classical

من مایلم تا به موسیقی پاپ گوش دهم تا سنتی

۲: برای توصیف چیزی که به دلیل استایل ساده و سنتی جذاب است. کلاسیک

.I love the classical lines of his dress designs

من عاشق خطوط کلاسیک طراحی های لباس او هستم.

۳: باستانی

The classical world

جهان باستانی

۴: (مربوط به زبان) مربوط به فرم سخن گفتن و نوشتن یک زبان در زمان قدیم. کلاسیک

Classical Arabic

عربی کلاسیک

Chemical

Am kemıkl

Br kemıkl

صفت

۱: شیمیایی

A chemical element

یک المان شیمیایی

.All chemical weapons facilities will be deactivated

کلیه امکانات تسلیحات شیمیایی غیرفعال می شوند.

اسم

۱: ماده شیمیایی

.The body produces chemicals that are natural painkillers

بدن مواد شیمیایی تولید می کند که ضد درد طبیعی است.

Voluntary

Am va:ləntəri

Br voləntri

صفت

۱: داوطلب، داوطلبانه

Voluntary workers

کارگران داوطلب

.I do some voluntary work at the local hospital

من کمی کار داوطلبانه در این بیمارستان محلی انجام می دهم.

.He works in the voluntary sector

او در بخش داوطلبانه فعالیت می کند.

Release

Am rɪ'li:s

Br rɪ'li:s

فعل

۱: آزاد کردن

.He was released from prison after serving two years of a five-year sentence

او بعد از سپری کردن دو سال از ۵ سال محکومیتش، آزاد شده است.

۲: یک وسیله را از یک موقعیت ثابت جابجا کردن طوری که آزادانه حرکت کند.

.He released the handbrake and the car jumped forwards

او ترمز دستی را آزاد کرد و ماشین به سمت جلو پرید.

۳: پرتاب بمب یا موشک

.The plane released its bombs at ۱۰,۰۰۰ feet

آن هواپیما بمب هایش را در ارتفاع ۱۰ هزار فوت رها کرد.

۴: بیان احساسی که سعی می کردید پنهان کنید.

.He punched the pillow in an effort to release his anger

او در تلاشی برای رها کردن خشمش، به بالش مشت زد.

۵: اجازه دادن به چیزی برای نمایش در ملاء عام یا برای استفاده عموم. منتشر کردن

.The mayor has released a statement explaining the reasons for his resignation

شهردار بیانیه ای را منتشر کرده است که دلایل استعفای وی را توضیح می دهد.

۶: منتشر کردن یک فیلم، موسیقی و ...

.The band's latest album will be released next week

آخرین آلبوم این گروه هفته آینده منتشر خواهد شد.

اسم - غیر قابل شمارش

۱: رهایی، خلاصی

.She can expect an early release from prison

او می تواند منتظر یک آزادی زودهنگام از زندان باشد.

A sense of release after the exam

حس رهایی بعد از امتحان

۲: پخش، انتشار

.The new software is planned for release in April

این نرم افزار جدید برای انتشار در ماه آپریل طرح ریزی شده است.

۳: رهایی گاز، ماده شیمیایی و ... از یک محفظه - انتشار

The release of carbon dioxide into the atmosphere

انتشار کربن دی اکسید داخل اتمسفر

Visible

Am vɪzəbl

Br vɪzəbl

صفت

۱: قابل رویت

.The ship was barely visible through the dense fog

کشتی در میان مه غلیظ به سختی قابل رویت بود.

.Before the stars are visible, the sky has to become quite dark

قبل از اینکه ستاره ها قابل مشاهده شوند، آسمان باید شروع به تاریک شدن کند.

.You need a powerful lens to make some germs visible

شما به لنزهای قدرتمندی نیاز دارید تا برخی میکروب ها را قابل رویت کنید.

۲: واضح و قابل فهم

.There was a visible change in his mood

تغییرات واضحی در رفتار او وجود داشت.

Finite

Am fainart

Br fainart

صفت

۱: محدود

.The funds available for the health service are finite

بودجه در دسترس برای خدمات درمانی محدود است.

A finite number of possibilities

تعداد محدودی از احتمالات

۲: (گرامر - فعل) فعلی که زمان وقوع (گذشته، حال، آینده و ...) یا تعداد (مفرد یا جمع) یا ضمائر شخصی (اول شخص یا دوم شخص) را معلوم می کند. فعل مُعین برای نمونه، is, are, was, were شکل های معین فعل to be هستند و در مقابل been, be شکل های نامعینی از فعل to be هستند.

".In the following sentence "go" is finite: "I often go to the cinema

در جمله I often go to the cinema ، فعل go، فعل معین است. (چون زمان وقوع کار را معین می کند)

Publication

Am pʌblɪ'keɪʃn

Br pʌblɪ'keɪʃn

اسم

۱: انتشار کتاب، مجله و ...

The publication date

تاریخ انتشار

.There has been a delay in the book's publication

تاخیری در انتشار این کتاب وجود داشته است.

.The catalogue will be ready for publication in September

این کاتالوگ برای انتشار در ماه سپتامبر آماده خواهد شد.

Channel

Am tʃænl

Br tʃænl

اسم

۱: کانال تلویزیون

Sports channel

کانال های ورزشی

۲: محل عبور آب یا مایعات دیگر. کانال

.The boats all have to pass through this narrow channel

همه قایق ها مجبورند از میان این کانال باریک عبور کنند.

۳: یک راه برای برقراری ارتباط بین افراد یا انجام کاری

.We must open the channels of communication between the two countries

ما باید راه های ارتباطی بین این دو کشور را باز کنیم.

.Complaints should be made through the usual channels

شکایات باید از طریق راه های معمول انجام شود.

۴: یک مسیر یا راه در یک فرودگاه برای شناسایی موارد همراه مسافر و وسایلش

.If you have nothing to declare, go through the green channel

اگر چیزی برای شناسایی ندارید از میان کانال سبز عبور کنید.

فعل

۱: هدایت کردن چیزی به سمت مکان یا موقعیتی خاص

.Ditches were constructed to channel water away from the buildings

خندق هایی برای هدایت آب به دور از ساختمانها ساخته شده اند.

.Money for the project will be channeled through local government

پول برای این پروژه از طریق دولت محلی هدایت می شود.

۲: مشابه کس دیگری رفتار کردن

.When he sang, he would channel Nat King Cole

وقتی آواز می خواند، مانند نات کینگ کول بود.

File

Am fail

Br fail

اسم

۱: محفظه ای که برای ذخیره کاغذها، نامه ها و اسناد به طریق نظم یافته استفاده می شود مخصوصاً در ادارات. (در ایران به نام زونکن می شناسند)

.We keep your records on file for five years

ما سوابق شما را به مدت پنج سال در فایل نگه می داریم.

.Make a file for these documents and write "finance" on the tab

یک فایل برای این اسناد ایجاد کن و (عنوان) اقتصادی را روی آن بنویس.

۲: (در کامپیوتر) فایل

.Every file on the same disk must have a different name

فایل های روی یک دیسک باید نام متفاوت داشته باشند.

۳: پرونده

.The police have opened a file on local burglaries

پلیس یک پرونده برای دزدی های محلی باز کرده است.

۴: (ابزار) سوهان (برای چوب، فلز و ...)

Nail file

سوهان ناخن

۵: یک صف از انسان ها یا حیوانات پشت سر هم

.They were horrified to see files of ants marching through the kitchen

آنها از دیدن صفوف مورچه های در حال عبور از آشپزخانه وحشت داشتند.

فعل

۱: ذخیره کردن اطلاعات به طریق خاص و با احتیاط. بایگانی کردن

.Please file it in my 'Research' file

لطفاً این را در پرونده تحقیقاتی من بایگانی کنید.

۲: (در قانون) به ثبت رساندن شکایت، دادخواست دادن

.The police filed charges against the two suspects

پلیس علیه این دو مظنون اتهاماتی به ثبت رساند.

To file for divorce

دادخواست دادن برای طلاق

۳: در صف حرکت کردن

.The doors of the museum opened and the visitors began to file in

درهای موزه باز شد و بازدید کنندگان با صف وارد شدند.

۴: سوهان زدن یک فلز یا چوب

Thesis

Am θi:si:z

Br θi:si:s

اسم

۱: پایان نامه، رساله دکتری، تز

.Students must submit a thesis on an agreed subject within four years

دانشجویان باید در طول ۴ سال روی موضوع توافقی یک پایان نامه تسلیم کنند.

(A doctoral thesis (= for a PhD

رساله دکتری

۲: ایده، نظر یا تئوری اصلی یک نفر، گروه، یک نوشته، بیانیه و ... تز

.Their main thesis was that war was inevitable

تز اصلی آنها این بود که جنگ اجتناب ناپذیر بود.

Equipment

Am i'kwɪpmənt

Br i'kwɪpmənt

اسم - غیر قابل شمارش

۱: تجهیزات

A useful piece of equipment for the kitchen

یک نمونه مفید از تجهیزات برای آشپزخانه

Electrical equipment

تجهیزات الکترونیکی

.Radar equipment is used to detect enemy aircraft

تجهیزات راداری برای شناسایی هواپیمای دشمن استفاده می شود.

۲: تجهیز یک نفر یا یک مکان

.The equipment of the photographic studio was expensive

تجهیز استودیوی تصویربرداری گران بود.

Disposal

Am di'spouzl

Br di'spəuzl

اسم - غیر قابل شمارش

۱: خلاص از چیزی، دفع

The disposal of nuclear waste

دفع زباله های اتمی

۲: at sb's disposal در اختیار کسی

.I would take you if I could, but I don't have a car at my disposal this week

من اگر می توانستم شما را می رساندم ولی این هفته ماشینی در اختیار من نیست.

.It's great that we have this innovative technology at our disposal

فوق العاده است که ما این تکنولوژی خلاقانه را در اختیار داریم.

۳: فروش بخشی از کسب و کار، ملک و ...

.The next step is to think about disposal of your assets

قدم بعدی این است که در مورد فروش دارایی های خود فکر کنید.

Solely

Am soulli

Br səulli

Koobdar.ir

قید

۱: تنها، فقط

.I bought it solely for that purpose

من این را تنها برای آن هدف خریدم.

.It's solely for your use

این فقط برای استفاده شماست.

.He's solely in charge of the operation

او فقط مسئول این عملیات است.

Deny

Am di'naɪ

Br di'naɪ

فعل

۱: انکار کردن، گفتن اینکه چیزی درست نیست

.The spokesman refused either to confirm or deny the reports

سخنگو از تایید یا انکار کردن آن گزارش ها خودداری کرد.

.She denied all knowledge of the incident

او تمام اطلاعات مربوط به این حادثه را تکذیب کرد.

۲: از اجازه دادن به کسی برای دسترسی به چیزی خودداری کردن

.They were denied access to the information

آن ها از دسترسی به اطلاعات منع شدند.

.No one should be denied a good education

هیچکس نباید از آموزش خوب منع شود.

۳: there's no denying جای انکار نیست، واقعیتی است

.There's no denying that this has been a difficult year for the company

جای انکار نیست (واقعیتی ست) که این یک سال دشوار برای شرکت بوده است.

Identical

Am aɪ'dentɪkl

Br aɪ'dentɪkl

صفت

۱: همسان، مساوی، عینی

.I've got three identical blue suits

سه لباس آبی یکسان دارم.

.The measurements of both rooms were identical

اندازه های هر دو اتاق یکسان بود.

.Her dress is almost identical to mine

لباس او تقریباً با من یکسان بود.

Submit

Am səb'mɪt

Br səb'mɪt

فعل

۱: ارائه دادن یا پیشنهاد کردن چیزی برای تصمیم گیری توسط دیگران. ارسال کردن، تسلیم کردن

.You must submit your application before ۱ January

شما باید درخواست خود را قبل از ۱ ژانویه ارسال کنید.

۲: به کس دیگر یا گروه دیگر اجازه این را دادن که بر شما کنترل داشته باشد یا بتواند چیزی را به شما تحمیل کند. گردن نهادن، سر فرود آوردن

.She decided to resign from the party rather than submit herself to the new rules

او تصمیم گرفت به جای گردن نهادن به قوانین جدید از حزب استعفا دهد. (party علاوه بر میهمانی به معنی حزب سیاسی نیز کاربرد گسترده دارد)

.She refused to submit to threats

او از سر فرود آوردن مقابل تهدیدات خودداری کرد.

Grade

Am greɪd

Br greɪd

اسم

۱: یک سطح در کیفیت، اندازه و ...

.He's suffering from some kind of low-grade infection, which he can't seem to get rid of

او از نوعی عفونت درجه پایین رنج می برد که به نظر نمی رسد از شر آن خلاص شود.

۲: عدد یا حرفی که نشان دهنده مقدار خوب بودن کار یا ارائه کسی است. نمره

.Carla got a grade A in German

کارلا نمره الف را در درس آلمانی کسب کرد.

۳: مقطع تحصیلی در مدرسه

.Jackie is in the sixth grade

جکی در کلاس ششم است.

.They were in the same grade at school

آن ها در مدرسه در یک پایه تحصیلی بودند.

فعل

۱: تقسیم کردن افراد یا چیزها در سطح کیفی، اندازه و ... مختلف

.The fruit is washed and then graded by size

این میوه ها شسته شده و بعد طبق اندازه تقسیم بندی می شوند.

۲: نمره دادن

.The best students are graded A

بهترین دانش آموزان نمره الف گرفتند.

Phenomenon

Am fə'ni:mɪnən

Br fə'nɒmɪnən

اسم

۱: چیزی که وجود دارد و قابل رویت، لمس، مزه کردن و غیره است مخصوصا چیزی که غیرمعمول و جذاب است. پدیده

.Gravity is a natural phenomenon

جاذبه یک پدیده طبیعی است.

The El Nino weather phenomenon

پدیده آب و هوایی ال نینو

۲: کسی که بسیار موفق است مخصوصاً به دلیل اینکه قابلیت یا توانایی خاصی دارد.

.The Beatles were a phenomenon - nobody had heard anything like them before

بیتلز یک پدیده بودند - هیچ کس قبلاً چیزی مثل آنها نشنیده بود. (گروه بیتلز، یک گروه موسیقی راک اهل لیورپول انگلستان بودند.)

Paradigm

Am pæˈrɛdəɪm

Br pæˈrɛdəɪm

اسم

۱: الگو، نمونه

A paradigm for students to copy

الگویی برای دانشجویان جهت کپی کردن

Society's paradigm of the ideal woman

الگوی جامعه از زن ایده آل

.Some of these educators are hoping to produce a change in the current cultural paradigm

برخی از این فرهیختگان امیدوارند در الگوهای فرهنگی فعلی تغییر ایجاد کنند.

Ultimately

Am ʌlˈtɪmətli

Br ʌlˈtɪmətli

قید

۱: در نهایت

.Ultimately, you'll have to make the decision yourself

در نهایت، شما مجبور خواهید بود تا خودتان تصمیم بگیرید.

.A poor diet will ultimately lead to illness

برنامه غذایی ضعیف در نهایت به بیماری ختم خواهد شد.

.Ultimately, they decided to close the mine

در نهایت، آن‌ها تصمیم گرفتند تا معدن را ببندند.

Extract

Am ekstrækt

Br ekstrækt

فعل

۱: استخراج کردن، عصاره گرفتن

.Chemists extracted the essential vitamins from the grain

شیمیدان‌ها ویتامین‌های ضروری را از این دانه استخراج می‌کنند.

Oil extracted from sunflower seeds

نفت به دست آمده از دانه‌های آفتابگردان

.I had to have a tooth extracted

من باید یک دندان را خارج می‌کردم.

.Dr. Fogell extracted my tooth in an amateur fashion

دکتر فوگِل دندان مرا به روشی غیرحرفه‌ای کند.

.Spencer was ingenious in extracting information from witnesses

اسپنسر در تخلیه اطلاعاتی شاهدان نابغه بود.

اسم

۱: عصاره

Herbal extracts

عصاره‌های گیاهی

۲: خلاصه

.The following extract is taken from her new novel

خلاصه زیر از رمان جدید او برداشت شده است.

Survive

Am sər'vaɪv

Br sə'vaɪv

فعل

۱: بقا یافتن، زنده ماندن، نجات یافتن

.Of the six people injured in the crash, only two survived

از شش نفر مجروح در حادثه، تنها دو نفر زنده ماندند.

.Some people believe that only the strongest should survive

بسیاری از مردم معتقدند که تنها قدرتمندان باید زنده بمانند.

۲: به زندگی و بقا ادامه دادن علی‌رغم خطرات موجود.

.The space capsule was built to survive a long journey in space

کپسول فضایی برای بقا یافتن در طول سفر در فضا ساخته شده بود.

.It was uncertain whether we would survive the torrent of rain

نامشخص بود که آیا ما می‌توانیم از طوفان باران جان سالم به در ببریم.

Convert

Am kən'veɜ:t

Br kən'veɜ:t

فعل

۱: تبدیل کردن

?What's the formula for converting pounds into kilograms

فرمول تبدیل پوند به کیلو گرم چیست؟

۲: تغییر دادن مذهب، دین، تفکر و ...

.He converted from Christianity to Islam

او از مسیحیت به اسلام گروید.

.I've converted to organic food

من به سمت غذاهای اورگانیک تغییر کرده‌ام.

اسم

۱: کسی که دین، مذهب، عقیده خود را تغییر داده است.

A convert to Islam

یک تازه وارد به اسلام

Converts from other faiths

جدیدالاسلام ها از اعتقادات دیگر

A convert to vegetarianism

یک تازه وارد به گیاه خواری

Transmission

Am trænz'mɪʃn

Br trænz'mɪʃn

اسم

۱: روند پخش چیزی از طریق رادیو، تلویزیون و غیره. مخابره، پخش

.The microphone converts acoustic waves to electrical signals for transmission

میکروفون امواج آکوستیک را برای پخش به سیگنال های الکتریکی تبدیل می کند.

۲: انتقال

The transmission of disease

انتقال بیماری

۳: سیستمی که نیرو تولید شده توسط موتور را به چرخ های یک وسیله نقلیه منتقل می کند. گیربکس

Automatic transmission

گیربکس اتوماتیک

Global

Am gləʊbl

Br gləʊbl

Koobdar.ir

صفت

۱: جهانی

Global issues

مشکلات جهانی

۲: در نظر گرفتن یا مربوط به همه بخش های یک چیزی. سراسری

Global searches on the database

جستجوهای سراسری روی پایگاه داده

.They sent a global email to all staff

آنها برای کلیه کارمندان یک ایمیل سراسری ارسال کردند.

Infer

Am In'fɜ:r

Br In'fɜ:(r)

فعل

۱: نتیجه گرفتن بر اساس اطلاعات پایه ای

.I inferred from her expression that she wanted to leave

من از بیان او (قیافه او هم می توان ترجمه کرد) به این نتیجه رسیدم که او می خواست برود.

.He inferred that she was not interested in a relationship from what she said in her letter

از آنچه او در نامه اش گفته بود به این نتیجه رسید که او مایل به برقراری رابطه نیست.

.Much of the meaning must be inferred from the context

بخش زیادی از معنی باید از متن استنتاج شود.

۲: به صورت غیر مستقیم منظور را بیان کردن

?Are you inferring that I'm not capable of doing the job

آیا دارید این را میگویید (این حرف را می‌رسانید) که من برای انجام این کار توانا نیستم؟

Guarantee

Am gærən'ti:

Br gærən'ti:

اسم

۱: تعهد محکمی مبنی بر اینکه شما کاری را انجام خواهید داد یا اتفاقی رخ خواهد داد.

.The TV comes with a two-year guarantee

تلویزیون دارای ضمانت دو ساله است.

A money-back guarantee

ضمانت بازگشت پول

.There is no guarantee (that) the discussions will lead to a deal

هیچ تضمینی وجود ندارد که این مباحث با توافق ختم شود.

.The washing machine broke down just after the guarantee ran out

همین که گارانتی تمام شد، ماشین لباسشویی خراب شد.

فعل

۱: تضمین کردن، ضمانت کردن

.The fridge is guaranteed for three years

این یخچال برای سه سال تضمین شده است.

.European Airlines guarantees its customers top-quality service

خطوط هواپیمایی اروپا به مشتریانانش، خدمات باکیفیت تضمین می دهد.

Advocate

Am ædvəkɛɪt

Br ædvəkət

فعل

۱: به صورت عمومی و عیان از چیزی حمایت کردن

.Heart disease specialists advocate a diet low in cholesterol

متخصصان بیماری های قلبی از رژیم غذایی کم کلسترول حمایت می کنند.

.His doctor advocated early retirement

پزشک وی از بازنشستگی زود هنگام حمایت کرد.

.These policies have been widely advocated

از این سیاستها حمایت گسترده ای صورت گرفته است.

اسم

۱: کسی که به صورت عمومی از چیزی حمایت می کند. حامی

She's a strong advocate of women's rights

او حامی سرسخت حقوق زنان است.

Dynamic

Am dai'næmɪk

Br dai'næmɪk

اسم

۱: dynamics پویایی

.The aim of the research is to improve understanding of the dynamics of the business environment

هدف از این تحقیق، بهبود درک پویایی محیط کسب و کار است.

Social dynamic

پویایی جامعه

۲: dynamics علم دینامیک

Fluid dynamics

دینامیک سیالات

صفت

۱: پویا

A dynamic leader

یک رهبر پویا

۲: همیشه در حال تغییر یا پیشرفت

.Business innovation is a dynamic process

نوآوری در تجارت فرایندی پویا است.

.The situation is dynamic and may change at any time

این موقعیت پویا است و ممکن است هر زمانی تغییر کند.

۳: مربوط به نیرویی که حرکت تولید می کند.

A dynamic force

نیروی محرک

۴: (در زبان) dynamic verbs افعالی که عملی را نشان می دهند نه حالت را، مانند خوردن، رفتن که افعال کنشی (دینامیک) محسوب می شوند ولی در مقابل مثلاً فعل موافقت کردن بیان کننده حالت است که افعال حالتی (stative verbs) نامیده می شوند.

Simulation

Am simju'leɪʃn

Br simju'leɪʃn

اسم

۱: شبیه سازی

A computer simulation of how the planet functions

شبیه سازی رایانه ای از نحوه عملکرد این سیاره

A simulation model

یک مدل شبیه سازی

.They are carrying out a detailed simulation of how their plan would work

آنها در حال انجام یک شبیه سازی دقیق از چگونگی عملکرد برنامه خود هستند.

Topic

Am ta:pɪk

Br tɒpɪk

اسم

۱: موضوعی که شما درباره آن می نویسید یا می خوانید یا فکر می کنید: عنوان

.Predicting the weather is our favorite topic of conversation

پیش بینی وضع هوا عنوان مورد علاقه ما برای بحث است.

.The speaker's main topic was how to eliminate hunger in this world

موضوع اصلی سخنرانان این بود که چطور گرسنگی را در جهان حذف کنند.

.Valerie only discussed topics that she knew well

والری تنها در خصوص عناوینی که به خوبی می دانست بحث کرد.

۲: off topic (نامناسب یا غیر مرتبط با موقعیت)

.That comment is completely off topic

آن نظر کاملاً غیر مرتبط با موضوع است.

۳: on topic (مناسب و مرتبط با موقعیت)

.Let's get back on topic

بیاید به موضوع اصلی برگردیم.

Insert

Am in'sɜ:t

Br in'sɜ:t

فعل

۱: وارد کردن چیزی درون یک چیز دیگر یا بین دو چیزی دیگر.

.Insert the key into the lock

کلید را درون قفل قرار دهید.

.They inserted a tube in his mouth to help him breathe

آن ها یک لوله در دهانش قرار دادند تا به او کمک کنند نفس بکشد.

۲: نوشته ای را به یک متن، فرم و غیره اضافه کردن.

.Position the cursor where you want to insert a word

نشانه گر موس را جایی که می خواهی کلمه را وارد کنی قرار بده.

.Later, he inserted another paragraph into his will

بعدها او پاراگراف دیگری را به وصیت نامه اش افزود.

اسم

۱: چیزی که درون یا بین چیز دیگری قرار می گیرد. لاگذاشت، لاورقی

.These inserts fit inside any style of shoe

این لاگذاشت ها درون هر نوع کفشی سازگار است.

.These magazines have too many annoying inserts advertising various products
این مجلات لاورقی های آزاردهنده خیلی زیادی از تبلیغات تولیدات متعددی را دارند.

Reverse

Am rɪ'vɜ:rs

Br rɪ'vɜ:s

فعل

۱: وارونه کردن، برگشتن، پشت و رو کردن

.The government has failed to reverse the economic decline

دولت در معکوس کردن روند نزولی اقتصادی شکست خورده است.

.There is pressure on the council to reverse its decision

فشار بر شورا وجود دارد تا تصمیم خود را برگرداند.

.Writing is reversed in a mirror

نوشته در آینه معکوس می شود.

.She used to work for me, but our situations are now reversed

او قبلاً برای من کار می کرد ولی موقعیت ما اکنون برعکس شده است (من برای او کار می کنم).

۲: دنده عقب بردن یک وسیله

.She reversed the car into the parking space

او ماشین را به فضای پارکینگ برگرداند.

۳: reverse the charges برقراری تماسی تلفی که هزینه آن با شخص تماس گرفته شده است.

اسم

۱: برعکس، مخالف

.This problem is the reverse of the previous one

این مشکل برعکس قبلی است.

۲: the reverse پشت یک سکه و ...

The coin has the queen's head stamped on the reverse

این سکه نشان سر ملکه را در پشت دارد.

۳: (در وسیله نقلیه) دنده عقب

.Put the car in reverse

ماشین را در دنده عقب قرار بده.

۴: شکست - مقلوب

.They suffered a serious military reverse

آن ها یک شکست نظامی متحمل شدند.

Decade

Am dekeɪd

Br dekeɪd

اسم

۱: یک دوره ده ساله: دهه

.Many people moved out of this city in the last decade

در دهه گذشته بسیاری از مردم به شهر نقل مکان کردند.

The first decade of the ۲۱st century

اولین دهه از قرن بیست و یکم

.After a decade of granting salary increases, my boss ended the practice

رئیس من بعد از ده سال دادن اضافه حقوق، انجام این کار را متوقف کرد.

.I have a vision that this decade will be better than the last one

دید من این است که این دهه از دهه گذشته بهتر خواهد بود.

Comprise

Am kəm'praɪz

Br kəm'praɪz

فعل

۱: در بر داشتن، شامل بودن

.The course comprises a class book, a practice book, and a CD

این دوره شامل یک کتاب کلاس، یک کتاب تمرین و یک CD است.

.Italian students comprise ۶۰ percent of the class

دانشجویان ایتالیایی ۶۰ درصد کلاس را شامل می شوند.

.Our staff comprises many nationalities

کارمندان ما شامل ملیت های مختلفی هستند.

Hierarchy

Am haɪəɾɑ:ki

Br haɪəɾɑ:ki

اسم

۱: سیستمی که در آن افراد یا چیزها بر اساس درجه اهمیت مرتب می شوند. سلسله مراتب

The political hierarchy

سلسله مراتب سیاسی

The key men in the company hierarchy

افراد کلیدی در سلسله مراتب شرکت

.He rapidly rose in the corporate hierarchy

او به سرعت در سلسله مراتب آن شرکت رُشد کرد. (rose گذشته فعل rise است.)

.Some monkeys have a very complex social hierarchy

میمون ها یک سلسله مراتب اجتماعی پیچیده دارند.

Unique

Am ju'ni:k

Br ju'ni:k

صفت

۱: بی همتا

.Everyone's fingerprints are unique

اثرانگشت هرکسی منحصر به فرد است.

.Albie has a unique collection of Persian poems

آلبی مجموعه بی همتایی از اشعار فارسی را دارد.

۲: خیلی خاص یا غیرمعمول

A unique talent

یک استعداد خیلی خاص

.Going to Africa was a unique experience for us

رفتن به آفریقا یک تجربه خیلی خاص برای ما بود.

.The inventor developed a unique method of making ice cream

آن مخترع روش خاصی را برای درست کردن بستنی به کار گرفت.

۳: متعلق را مرتبط با شخص، مکان یا چیزی خاص

.An atmosphere that is unique to New York

جَوی که مختص به شهر نیویورک است.

.The koala is unique to Australia

کوآلا خاص کشور استرالیا است.

Comprehensive

Am kɑ:mprɪ'hensɪv

Br kɒmprɪ'hensɪv

صفت

۱: شامل همه یا تقریباً همه ی آیتم ها، واقعیت ها، اطلاعات و ... که می تواند مورد توجه باشد: کامل، تمام عیار، همه جانبه

A comprehensive study

یک مطالعه همه جانبه

.After a comprehensive exam, my doctor said I was in good condition

بعد از یک آزمایش کامل، دکتر من گفت که من در شرایط خوبی هستم.

(Comprehensive insurance (= covering all risk

بیمه کامل

.The engineer gave our house a thorough, comprehensive checkup before my father bought it

آن مهندس قبل از اینکه پدرم خانه را بخرد، یک بررسی کامل و همه جانبه از آن انجام داد.

.Mrs. Silver wanted us to do a comprehensive study of Edgar Allan Poe

خانوم سیلور از ما خواست تا مطالعه همه جانبه ای از ادگارد آلن پو انجام دهیم.

Couple

Am kʌpl

Br kʌpl

حرف تعیین

۱: قبل از یک اسم جمع می آید تا نشان دهد که تعداد کمی از آن منظور است.

.It's only a couple blocks away

این فقط چند بلاک دورتر است. (یعنی فاصله زیادی ندارد)

A couple of minutes

چند دقیقه

اسم

۱: دو نفر یا دو چیز

.I saw a couple of men get out

من دو نفر را دیدم که خارج شدند.

۲: (در روابط زناشویی و اجتماعی) زوج

Married couples

زوج های ازدواج کرده

فعل

۱: متصل کردن دو بخش از یک چیز، جفت کردن

.The two train had been coupled together

این دو قطار با هم جفت شده بود.

Mode

Am moʊd

Br məʊd

اسم

۱: روش

A mode of communication

یک روش برقراری ارتباط

A mode of behavior

طرز رفتار

۲: تنظیم یک قطعه برای انجام یک کار خاص. حالت

.Switch the camera into the automatic mode

دوربین را به حالت اتوماتیک تغییر دهید.

۳: حالت روحی

.The mode of suicide reflects the personality of the victim

حالت خودکشی بیانگر شخصیت مقتول است.

۴: مُد

.Miniskirts were very much the mode in the ۶۰s

دامن های کوتاه در دهه ۶۰ خیلی مُد بودند.

Differentiation

Am dɪfə'renʃi'eɪʃn

Br dɪfə'renʃi'eɪʃn

اسم

۱: تمایز، تفکیک، فرق گذاری

A differentiation between mental illness and mental disability

تمایز بین بیماری ذهنی و ناتوانی ذهنی

Product differentiation

تفکیک محصول

۲: Cellular differentiation پروسه ای که در آن یک سلول از یک نوع به نوعی دیگر تبدیل می شود. تفکیک سلولی

.The proteins of a cell may change during differentiation

پروتئین های یک سلول ممکن است در طول تفکیک سلولی تغییر کند.

Eliminate

Am i'liminert

Br i'liminert

فعل

۱: برداشتن یا زدودن چیزی یا کسی (حذف کردن)

.Credit cards eliminate the need to carry a lot of cash

کارت های اعتباری نیاز به حمل پول نقد را حذف کرده اند.

.If we were to eliminate all reclining chairs, no one would fall asleep while watching television

اگر ما همه صندلی های راحتی را حذف کنیم، دیگر کسی هنگام تماشای تلویزیون خوابش نمی برد.

.When the railroad tracks are raised, the danger of crossing will be eliminated

وقتی ریل های راه آهن بالا آورده شود، خطر تصادف از بین خواهد رفت.

.When figuring the cost of a car, don't eliminate such extras as air conditioning

وقتی هزینه یک ماشین را می سنجید، موارد اضافه ای همچون وسایل تهویه هوا را از قلم نیاندازید.

۲: شکست دادن کسی یا یک تیم طوری که دیگر آن (ها) بخشی از ادامه رقابت و مسابقه نباشند.

.All the English team were eliminate in the early stages of the competition

تمام تیم های انگلیسی در مراحل ابتدایی رقابت حذف شدند.

۳: کشتن کسی به ویژه دشمن یا یک رقیب

Priority

Am prai'ɔ:rəti

Br prai'ɔ:rəti

اسم

۱: چیزی که شما معتقدید که از چیزهای دیگر مهم تر است و باید ابتدا به آن پرداخته شود. اولویت، تقدم، برتری

.Our first priority is to improve standards

اولویت اول ما ارتقاء استانداردها است.

.Financial security was high on his list of priorities

امنیت مالی در فهرست اولویت های وی بسیار بالا بود.

.You need to identify your priorities

شما باید اولویت های خود را شناسایی کنید.

۲: **takes priority over** مهمتر از، دارای اولویت بیشتر

.Getting fresh water and food to the flood victims takes priority over dealing with their insurance claims

رساندن آب و غذای تازه به قربانیان سیل نسبت به مطالبات بیمه ای آن ها اولویت دارد.

۳: **حق تقدم در رانندگی (در بریتیش)**

.Buses have priority at this junction

اتوبوس ها در این تقاطع حق تقدم دارند.

Empirical

Am ɪm'pɪrɪkl

Br ɪm'pɪrɪkl

صفت

۱: **بر پایه تجربه تا یک ایده یا تئوری. تجربی**

An empirical study

مطالعه تجربی

.This theory needs to be backed up with solid empirical data

این تئوری نیاز به پشتیبانی داده های تجربی محکم دارد.

.We have no empirical evidence that the industry is in trouble

ما هیچ مدرک تجربی مبنی بر اینکه صنعت دچار مشکل است، نداریم.

Ideology

Am aɪdi'ɑ:lədʒi

Br aɪdi'ɒlədʒi

اسم

۱: **ایدئولوژی، طرز فکر**

Socialist/capitalist ideology

ایدئولوژی سوسیالیستی / سرمایه داری

.The people are caught between two opposing ideologies

مردم بین دو ایدئولوژی متضاد گرفتارند.

The President called for "better relations with countries whose ideologies and social systems are different from ours."

رئیس جمهور درخواست روابط بهتر با کشورهایی کرد که ایدئولوژی ها و سیستم اجتماعی آن ها با ما متفاوت است.

Somewhat

Am sʌmwʌt

Br sʌmwɒt

قید

۱: قدری، تا حدی

I was somewhat surprised to see him

من با دیدن او تا حدی قافلگیر شدم.

The situation has changed somewhat since we last met

از زمان آخرین ملاقات، اوضاع قدری تغییر کرده است.

She's somewhat more confident than she used to be

او قدری با اعتماد به نفس تر از گذشته خود است.

Washington, D.C., is somewhat smaller than Baltimore

واشنگتن دی سی تا حدی از بالتیمور کوچکتر است.

Aid

Am eɪd

Br eɪd

اسم

۱: کمک، مساعدت

She went to the aid of a man trapped in his car

او به یاری مردی که در ماشینش گرفتار شده بود شتافت.

This job would be impossible without the aid of a computer

این کار بدون کمک رایانه غیرممکن خواهد بود.

۲: وسیله ای که به شما در انجام کاری کمک می کند.

Teaching aids, such as books and videos

وسایل کمک آموزشی مانند کتاب ها و فیلم ها

۳: in aid of something/somebody با هدف کمک به کسی یا چیزی

Collecting money in aid of charity

جمع کردن پول با هدف کمک به خیریه

فعل

۱: کمک کردن به کسی یا چیزی

.The new test should aid in the early detection of the disease

آزمایش جدید باید در تشخیص زودهنگام بیماری کمک کند.

.They were accused of aiding his escape

آنها متهم به کمک به فرار وی شدند.

Foundation

Am faun'deɪʃn

Br faun'deɪʃn

اسم

۱: لایه ای از آجر، بتون و غیره که زیربنای ساختمان را شکل می دهد. فونداسیون (در این معنی معمولاً به صورت جمع foundations کاربرد دارد).

.The foundations will have to be reinforced to prevent the house from sinking further into the ground

فونداسیون باید تقویت شود تا خانه را از فرو رفتن داخل زمین حفظ کند.

۲: اصل، ایده یا واقعیتی که چیزی مبتنی بر آن است و از آن رشد می کند. اساس، پایه، بنیاد

.Respect and friendship provide a solid foundation for marriage

احترام و دوستی، بنیادی محکم برای ازدواج را تامین می کند.

۳: سازمانی که برای کمک به گروهی خاصی از مردم که غذا و امکان تحصیل ندارند تاسیس می شود. موسسه خیریه، بنیاد خیریه

.The money will go to the San Francisco AIDS Foundation

این پول به بنیاد ایدز سانفرانسیسکو می رود.

۴: تشکیل یک نهاد یا سازمان، تاسیس

.The organization has grown enormously since its foundation in ۱۹۵۵

این سازمان از زمان تأسیس در سال ۱۹۵۵ بسیار رشد کرده است.

۵: کِرْمی به رنگ پوست که قبل از آرایش به عنوان فونداسیون به کار می رود.

Adult

Am ə'dʌlt

Br ædʌlt

اسم

۱: بزرگسال، بالغ

.An adult under English law is someone over ۱۸ years old

یک بزرگسال در قانون انگلستان کسی است که بیش از ۱۸ سال سن دارد.

.Let's stay calm and try to behave like responsible adults

بیا باید آرام باشیم و مانند بزرگسالان منطقی رفتار کنیم.

صفت

۱: بالغ، عاقل

.Let's try to be adult about this

بیا باید سعی کنیم درباره این، عاقل باشیم.

Adult monkeys

میمون های بالغ

Adapt

Am ə'dæpt

Br ə'dæpt

فعل

۱: وفق دادن، سازگار شدن

.Most of these tools have been specially adapted for use by disabled people

بسیاری از این ابزار به صورت خاص برای استفاده افراد معلول سازگار شده اند.

۲: تغییر دادن تفکر یا رفتار تا با شرایط جدید منطبق شوید.

.It's amazing how soon you adapt

اینکه چقدر زود وفق پیدا کردید شگفت انگیز است.

۳: تغییر دادن یک کتاب یا نمایش نامه تا برای یک فیلم یا تئاتر یا برنامه تلویزیونی و غیره استفاده شود. اقتباس کردن

.Three of her novels have been adapted for television

سه عدد از رمان های او برای تلویزیون اقتباس شده است.

Quote

Am kwout

Br kwəʊt

فعل

۱: نقل قول کردن از کسی یا از کتابی یا ...

.She often quotes her spouse to prove a point

او معمولاً برای اثبات یک مطلب از همسرش نقل قول میکند.

.Biblical quotes offer a unique opportunity for study

نقل قول های انجیل فرصت بی نظیری را برای مطالعه به دست می دهد.

۲: مزنه دادن. قیمت دادن به یک مشتری

.They quoted us £۳۰۰ for installing a shower unit

آن ها ۳۰۰ دلار را برای نصب یک واحد دوش به ما اعلام کردند.

۳: دادن قیمت بازار مربوط به سهام، طلا یا یک ارز خارجی

.Yesterday the pound was quoted at \$۱.۸۲۸۵, unchanged from Monday

دیروز پوند ۱.۸۲۸۵ دلار قیمت گذاری شد، بدون تغییر از دوشنبه.

.The stockbroker quoted gold at a dollar off yesterday's closing price

کارگزار بورس، طلا را یک دلار کمتر از قیمت دیروز قیمت گذاری کرد.

Contrary

Am kɑ:ntrəri

Br kontrəri

Koobdar.ir

صفت

۱: متفاوت از چیزی، بر خلاف چیزی

.Contrary to popular belief, many cats dislike milk

برخلاف تصور عامه، بسیاری از گربه ها شیر را دوست ندارند.

۲: کاملاً متفاوت در بنیاد یا مسیر. مقابل، مخالف

Contrary opinions

نظرات مقابل

۳: (معمولاً درباره کودکان) بد رفتار، گفتن چیزی یا انجام کاری درست مخالف آن چه انتظار می رود. سرکش

.She was such a contrary child—it was impossible to please her

او مثل یک کودک سرکش بود - غیرممکن بود از او خوشتان بیاید.

اسم - غیر قابل شمارش

۱: the contrary مخالف، بر عکس

.I was worried that it might be too hard for me but it turned out the contrary was true

نگران بودم که این ممکن است برای من خیلی دشوار باشد ولی معلوم شد که برعکس آن درست بود.

Media

Am mi:diə

Br mi:diə

اسم

۱: ویدیوها، موسیقی و تصاویری که به عنوان یک فایل در کامپیوتر ذخیره می شوند.

.I have media files stored on an external hard drive

من فایل های صوتی-تصویری را در هارد اکسترنال ذخیره شده دارم.

۲: رسانه ها

The news media

رسانه های خبری

.The issue has been much discussed in the media

این موضوع بسیار زیاد در رسانه ها مورد مبحث قرار گرفته است.

.He became a media star for his part in the protests
 او برای نقشش در تظاهرات تبدیل به یک ستاره رسانه ها شد.

Successor

Am sək'sesər

Br sək'sesə(r)

اسم

۱: کسی یا چیزی که بعد از کسی یا چیزی می آید و جای او را می گیرد. جانشین، قائم مقام

.This range of computers is very fast, but their successors will be even faster

این رده از کامپیوترها خیلی سریع هستند اما جانشین های آن ها حتی سریعتر خواهند بود.

?Who's the likely successor to him as party leader

چه کسی جانشین احتمالی وی به عنوان رهبر حزب است؟

.He chose as his successor a relative newcomer to the organization

او به عنوان جانشین خود یک تازه وارد فامیل را در سازمان انتخاب کرد.

Innovate

Am ɪnəveɪt

Br ɪnəveɪt

فعل

۱: نوآوری کردن

To innovate new products

محصولات جدید را نوآوری کردن

.We must constantly adapt and innovate to ensure success in a growing market

ما باید به طور مداوم سازگار شویم و نوآوری کنیم تا از موفقیت در یک بازار رو به رشد مطمئن شویم.

.If you want to compete, you have to innovate and adapt

اگر می خواهید رقابت کنید باید نوآوری کنید و سازگار شوید.

Prohibit

Am prəʊ'hɪbɪt

Br prə'hɪbɪt

فعل

۱: ممنوع کردن

.The town prohibited teenagers from being in the streets after ۱۰ p.m

شهر، نوجوان ها را از بودن در خیابان بعد از ساعت ده شب منع کرد.

.The rules prohibit dating a coworker

قوانین، ارتباط عاطفی بین همکاران را ممنوع کرده است.

.Elvin's manager prohibited him from appearing on television

مدیر برنامه های الوین او را از ظاهر شدن (شرکت) در تلویزیون منع کرد.

.Many homeowners prohibit others from walking on their property

بسیاری از صاحب خانه ها افراد غیر را از قدم زدن در ملکشان منع می کنند.

.The law prohibits the use of guns to settle a conflict

قانون، استفاده از سلاح برای پایان دادن به یک درگیری را ممنوع می کند.

۲: چیزی را ناممکن کردن

.The prison's electric fence prohibits escape

فنس های الکتریکی زندان، فرار را ناممکن می کند.

Isolate

Am aɪsəleɪt

Br aɪsəleɪt

فعل

۱: مجزا کردن

.Patients with the disease should be isolated

بیمارانی با این بیماری باید جدا شوند.

.He was immediately isolated from the other prisoners

او فوراً از بقیه زندانیان جدا شد.

.Researchers are still trying to isolate the gene that causes this abnormality

محققان هنوز سعی در جداسازی ژن ایجاد کننده این ناهنجاری دارند.

Koobdar.ir